تذكرة الوفا - حضرت افنان سدرهء مبارکه جناب آقا ميرزا محمّد علی

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### ميرزا محمّد علیّ – تذكرة الوفاء - اثر حضرت عبدالبهاء

## ذکر حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا

## ميرزا محمّد علیّ

## عليه بهاء اللّه الابهی

## ﴿ هو اللّه ﴾

در ايّام مبارک در نهايت سختی سجن اعظم نميگذاشتند کسی از احبّاء از قلعه برون رود و يا نفسی از ياران درون آيد \* کج کلاه و سيّد بر سر دروازه دوم منزل داشتند و شب و روز مواظب بودند چون نفسی را از احبّاء مسافر ميديدند فورًا بحکومت ميرفتند و خبر ميدادند که اين شخص عرائض آورده و جواب خواهد برد \* حکومت نيز آنشخص را گرفته بعد از اخذ اوراق و حبس سرگون مينمود \* اين دأب حکومت شد و مدّت مديدی دوام نمود حتّی نه سال فی الحقيقه اندک اندک زائل شد \* در چنين اوقاتی جناب فرع جليل سدره مقدّسه حضرت حاجی ميرزا محمّد علیّ افنان از هندوستان تشريف آوردند بمصر و از مصر تشريف بردند به مرسيليا \*

روزی من بالای بام خان بودم بعضی ياران حاضر و من راه ميرفتم مغرب بود در اين اثنا نظرم بساحل دور افتاد ديدم که يک کالسکه می‌آيد گفتم حضرات چنين احساس ميشود که نفس مقدّسی در اين کالسکه است امّا خيلی دور از نظر بود \* گفتم بيائيد برويم دم دروازه اگر چه نميگذارند بيرون برويم ولی آنجا می ايستيم تا بيايد \* يک دو نفر را گرفتم رفتم دروازه بان را صدا کردم و خفيًّا باو اکرام کردم و سرّاً گفتم يک کالسکه می‌آيد همچنين گمان ميکنم که در آن يکی از دوستان ماست وقتيکه وارد ميشود تو بايد تعرّض نکنی و بضابط نيز مراجعت ننمائی

خلاصه يک صندلی گذاشت نشستم مغرب شده بود در بزرگ را هم بسته بودند دريچهء کوچک باز بود دروازه بان بيرون ماند \* کالسکه آمد ايشان وارد شدند واقعاً چه وجه نورانی داشت سراپا قطعه نور بود انسان چون بوجه مبارکش نگاه ميکرد مسرور ميشد چه که در نهايت ثبوت و رسوخ و ايمان و ايقان بود و روی بشوش داشت بسيار نفس مبارکی بود روز بروز ترقّی ميکرد روز بروز بر ايمان و ايقان و نورانيّت و انجذاب و اشتعال می افزود چند روزی که در سجن اعظم بود ترقّی فوق العاده نمود \* مقصد اينست که کالسکهء ايشان ميان عکا و حيفا بود که انسان احساس نورانيّت و روحانيّت ميکرد \*

باری، بعد از استفاضهء فيوضات نامتناهی مرخّص از حضور شدند و بصفحات چين سفر نمودند و مدّتی در آنجا ايّامی برضای حقّ بسر ميبردند و متذکّر بودند \* بعد بهندوستان آمده در هندوستان صعود نمودند \* حضرات افنان و احبّاء در هندوستان مصلحت چنان ديدند که جسد مطهّرش را بعراق بفرستند ظاهر باسم نجف تا در جوار مدينة اللّه مقرّ يابند زيرا در قبرستان مسلمانان راه نميدادند \* جسد مبارکش امانت گذاشته شده بود آقا سيّد اسد اللّه در بمبائی بود متکفّل حمل جسد مطهّر شد و باحترام تمام بعراق رساند \* ايرانيان اعداء در واپور بودند در بوشهر خبر دادند که نعش ميرزا محمّد علی بابی را بنجف ميبرند تا نعش شخص بابی در نجف اشرف در وادی السّلام در جوار مقدّس دفن شود و اين جائز نيست \* خواستند جسد مقدّس را از کشتی برون برند ولی نتوانستند مقدّرات غيبيّه را ببينيد چه ميکند \*

مختصر هيکل مقدّس ببصره رسيد و چون زمان احتياط و تقيّه بود بحسب ظاهر آقا سيّد اسد اللّه مجبور بود بنجف اشرف ببرد مگر اينکه بانواع تدابير کاری بکند که در جوار مدينة اللّه دفن نمايد \* هر چند نجف اشرف محلّ مبارک است الی الابد ولی آرزوی ياران اين بود لهذا خدا اعدا را واداشت تا اينکه ممانعت کنند \* اعدا هجوم کردند که در قرنتينه جسد مطهّر را ببرند و در بصره دفن کنند و يا بدريا و يا بصحرا بيندازند \* اين مسئله اهمّيّت پيدا کرد بدرجه ئی که ممکن نشد بنجف ببرد مجبوراً آقا سيّد اسداللّه ببغداد برد \* در بغداد ممکن نشد جائی دفن کند که از تعرّض اعداء مصون ماند نهايت مصلحت ديدند که بحضرت سلمان پاک فارسی در پنج فرسخی بغداد ببرند و در مداين قريب قبر سلمان پاک نزديک ايوان کسری دفن کنند \* باری، بردند آنجا جنب ايوان نوشيروان در نهايت احترام اين وديعه الهی را در مرقد متين گذاشتند \* تقدير چنان بود که بعد از هزار و سيصد سال که پای تخت ملوک ايران خراب و ويران شده بود و اثری جز تپّه‌های خاک و خرابه نمانده بود و ايوان نيز نصفش شکاف خورده سقط افتاده دو باره ايوان شکوه خسروی يابد و جلوه کسروی نمايد \* و حقيقةً طاق عجيبی است پنجاه و دو قدم عرض دهنه آنست و بسيار بلند \*

باری، توفيقات الهيّه شامل حال ايرانيان قديم گشت تا اين پای تخت ويران دو باره معمور و آبادان گردد \* لهذا بتأييدات ربّانيّه اسباب چنين فراهم آمد که اين جسد مطهّر در آنجا دفن شود و شبهه ئی نيست که شهر شهيری خواهد شد \* من در اين باب خيلی مکاتبه کردم تا اينکه اين جسد مطهّر در آنجا استقرار يافت \* از بصره جناب آقا سيّد اسداللّه مينوشت و من جواب ميدادم \* آنجا شخصی از مأمورين بود که با ما رابطه کلّی داشت باو نوشتم که معاونت کند \*

آقا سيّد اسد اللّه از بغداد نوشت که من حيرانم چه بکنم و کجا دفن نمايم در هر جا دفن کنم بيرون می آورند \* الحمد للّه عاقبت در چنين موقعی که بکرّات جمال مبارک تشريف برده‌اند بقدم مبارک فائز شده و در آنجا الواح نازل گشته و احبّاء بغداد در رکاب مبارک بودند در همان موقعی که اسم اعظم مشی ميفرمودند دفن شد \* اين از چه بود از آن خلوصی که جناب افنان داشتند و الّا چنين اسبابی فراهم نمی آمد و ممکن نبود و للّه اسباب السّموات و الارض \*

خيلی محبّت بايشان داشتم خيلی از ايشان مسرور بودم يک زيارتنامه مفصّلی نوشته و با اوراق بايران فرستادم \* آن بقعه از بقاع مقدّسه است که بايد در آنجا مشرق الاذکار مفصّلی ساخته شود و اگر ممکن باشد نفس طاق کسری تعمير گردد و مشرق اذکار گردد و همچنين متفرّعات مشرق الاذکار و آن مريضخانه است و مدارس و دار الفنون است و مکتبهای ابتدائيست و ملجأ فقرا و ضعفاء و ملجأ ايتام و عجزه و مسافر خانه است \* سبحان اللّه طاق کسری که در نهايت زينت بود حال بجای پرده زربفت پرده عنکبوت و بجای نوبت سلطانی آواز زاغ و زغن است \* چنانچه ميفرمايد کأنّها دار حکومة الصّدی لا تسمع من ارجائها الّا ترجيع صوته \* وقتی که آمديم عکاء قشله همين قسم بود در قشله چند درخت بود که بر روی آنها و روی کنگره‌های قشله شب تا صبح بوم فرياد ميزد و فی الحقيقه صوت اين بوم چه قدر مُزعج است انسان چه قدر متأثّر ميشود \*

باری، فرع مقدّس از بدايت جوانی تا ايّام نا توانی با روی نورانی در بين خلق چون شمع روشن ميدرخشيد تا آنکه بافق ابديّه بر پريد و در بحر انوار مستغرق شد \* عليه نفحات ربّه الرّحمن و عليه الرّحمة و الرّضوان مستغرقًا فی بحر الرّحمة و الغفران \*